

سالومه

أسكار وایلد

ترجمه
عبدالله کوثری



صحنه: مهتابی وسیعی در قصر هرود، مشرف بر تالار ضیافت. چند سپاهی بر طارمیهای مهتابی تکیه داده‌اند. در سمت راست پله‌هایی فراخ. در سمت چپ، در عقب صحنه، آب‌انباری قدیمی که برگرد آن نرده‌های مفرغین سبزرنگ کشیده‌اند. ماه می‌تابد.

آدمها

جوان سوری: چه زیباست امشب شاهدخت سالومه!
 غلام هرود یاس: ماه را بنگر. چه شگفت می‌نماید ماه. زنی را می‌ماند که از گور برمی‌خیزد. زنی مرده را می‌ماند. گویی در پی مردگان می‌گردد.
 جوان سوری: چه رخسار شگفتی دارد. شاهدخت جوانی را مانند که بر قعی زرد بر رخسار انداخته و پایی از سیم دارد.
 شاهدخت جوانی را مانند با دو کیوتر به جای پاهایش. گویی به رقص آمده است.
 غلام هرود یاس: زنی مرده را می‌ماند. چه آرام چه آرام می‌رود.

هرود آنتیپاس، پادشاه یهودیه	یحیی، پیامبر
جوان سوری، فرمانده نگهبانان	مرد نوبه‌ای
تیگلینوس، جوان رومی	مرد کاپادوکیایی
هرود یاس، همسر هرود	سپاهی اول
غلام هرود یاس	یهودیان، مردان ناصری، و غیره
نعمان، دژخیم	سپاهی دوم
سالومه، دختر هرود یاس	غلامان سالومه

*

SCENE: *A great terrace in the Palace of HEROD, set above the banqueting-hall. Some soldiers are leaning over the balcony. To the right there is a gigantic staircase, to the left, at the back, an old cistern surrounded by a wall of green bronze. Moonlight.*

THE YOUNG SYRIAN: How beautiful is the princess Salomé to-night!
 THE PAGE OF HERODIAS: Look at the moon! How strange the moon seems! She is like a woman rising from a tomb. She is like a dead woman. You would fancy she was looking for dead things.
 THE YOUNG SYRIAN: She has a strange look. She is like a little princess who wears a yellow veil, and whose feet are of silver. she is like a princess who has little white doves for feet. You would fancy she was dancing.
 THE PAGE OF HERODIAS: She is like a woman who is dead. She moves very slowly.

*

The persons of the play

HEROD ANTIPAS, Tetrarch of Judea	JOKANAAN, The prophet
THE YOUNG SYRIAN, Captain of the Guard	A NUBIAN
TIGELLINUS, A Young Roman	A CAPPADOCIAN
HERODIAS, Wife of the Tetrarch	FIRST SOLDIER
THE PAGE OF HERODIAS	JEWS, NAZARENES, ETC.
NAAMAN, The Executioner	SECOND SOLDIER
SALOMÉ, Daughter of Herodias	THE SLAVES OF SALOMÉ

(هیاهودر تالار ضیافت)

سپاهی اول: چه غوغایی! کیستند این جانوران که چنین زوزه سرداده‌اند؟

سپاهی دوم: یهودیان! هماره چنین‌اند. بر سر دین خود جدال می‌کنند.

سپاهی اول: چرا بر سر دین خود جدال می‌کنند؟

سپاهی دوم: من دلیل آن نمی‌دانم. هماره در این جدال‌اند. فی‌المثل فریسیان مدعی‌اند

که فرشتگان وجود دارند و صدوقیان می‌گویند فرشته‌ای در کار نیست.

سپاهی اول: من می‌گویم که جدال بر سر این چیزها خنده‌آور است.

جوان سوری: چه زیباست امشب شاهدخت سالومه.

غلام هرودیاس: تو پیوسته به او می‌نگری. بیش از آنچه شایسته به او می‌نگری.

این سان نگاه کردن به مردمان خطرناک دارد. بسا که واقعه‌ای هولناک روی بنماید.

جوان سوری: او چه زیباست امشب.

سپاهی اول: پادشاه غمناک می‌نماید.

سپاهی دوم: آری غمناک می‌نماید.

سپاهی اول: همانا به چیزی نگاه می‌کند.

سپاهی دوم: همانا به کسی نگاه می‌کند.

سپاهی اول: به چه کس نگاه می‌کند؟

سپاهی دوم: نمی‌توانم گفت.

جوان سوری: چه رنگباخته است شاهدخت. هرگز چنین رنگباخته‌اش ندیده بودم.

همچون سایه‌گلی سپید است بر آبگینه سیمین.

غلام هرودیاس: تو را نشاید که به او بنگری. تو بیش از آنچه شایسته به او

می‌نگری.

سپاهی اول: هرودیاس شراب در جام پادشاه ریخته است.

*

FIRST SOLDIER: The Tetrarch has a sombre look.

SECOND SOLDIER: Yes, he has a sombre look.

FIRST SOLDIER: He is looking at something.

SECOND SOLDIER: He is looking at some one.

FIRST SOLDIER: At whom is he looking?

SECOND SOLDIER: I cannot tell.

THE YOUNG SYRIAN: How pale the Princess is! Never have I seen her so pale. She is like the shadow of a white rose in a mirror of silver.

THE PAGE OF HERODIAS: You must not look at her. You look too much at her.

FIRST SOLDIER: Herodias has filled the cup of the Tetrarch.

*

Noise in the banqueting-hall.

FIRST SOLDIER: What an uproar! who are those wild beasts howling!

SECOND SOLDIER: The Jew. They are always like that. They are disputing about their religion.

FIRST SOLDIER: Why do they dispute about their religion?

SECOND SOLDIER: I cannot tell. They are always doing it. The pharisees, for instance, say that there are angels, and the Sadducees declare that angels do not exist.

FIRST SOLDIER: I think it is ridiculous to dispute about such things.

THE YOUNG SYRIAN: How beautiful is the Princess Salomé to night!

THE PAGE OF HERODIAS: You are always looking at her. You look at her too much. It is dangerous to look at people in such fashion. Something terrible may happen.

THE YOUNG SYRIAN: She is very beautiful to-night.